



یادداشت

## سرعَلَم‌های باشکوه

آیه طائبی  
دبیر گروه زندگی

اصفهان از بسیاری جهات شهر عجیبی است. من در میانه این عجایب بزرگ شدم. یکی از ویژگی‌های شاخص و بارز این شهر وجود دائمی روضه‌های خانگی در طول سال است. به عبارت دیگر روضه رفتن در اصفهان اصلاً محدود به محرم و صفر نیست. هر موقع از سال که دلت گرفته باشد و محل امنی بخواهی، می‌توانی در شهر یک روضه خانگی پیدا کنی و خودت را در گوشه‌اش جا دهی. به کتیبه‌ها و بیرق‌ها چشم بدوزی، زیرلب با صاحب مجلس درددل کنی، شاید کمی گریه کنی، چایی بنوشی و بروی.

حالا سال هاست من از آن فضا فاصله دارم و حتی در محرم و صفر هم آن‌طور روضه دلچسبم را پیدا نمی‌کنم. اغلبش شده هیأت‌های بزرگ و مداحی و شلوغی و جمعیت. دیگر آن گوشه امن را ندارم انگار. چند سال پیش یکی از همین روزها که جای خالی آن گوشه امن در قلبم درد می‌کرد با علیرضا (همسر) درباره برگزاری روضه خانگی صحبت کردم. هم حس و حال بودیم و هم‌راه. همان روز رقتیم بازار و دنبال کتیبه و بیرق گشتیم برای روضه‌مان. پول زیادی نداشتیم، از طرفی هم می‌خواستیم آنچه می‌خریم را بتوانیم تمام طول سال روی دیوار خانه نگه داریم. مثل آن قاب عکس بزرگی که روی دیوار نشیمن خانه‌مان است و عکس قسمتی از گنبد حرم حضرت سیدالشهدا است. آن قسمت که یک کاشی سیاه دارد با ذکر «یا حسین».

تمام مغازه‌ها را زیر و رو کردیم ولی چیزی که نظرم را جلب کند، ندیدیم. داشتیم برمی‌گشتیم که جلوی یکی از مغازه‌ها چشمم افتاد به یک سرعَلَم با ذکر «یا قمر بنی هاشم»، علیرضا را صدا زدم و سرعَلَم را نشانش دادم. گفتم «این قاب‌های خیلی خوبه برای دیوار کنار آشپزخانه.» آنقدر دسته‌اندازی نرفته بودم و علم ندیده بودم که نمی‌دانستم اصلاً چی هست. علیرضا گفت یکی هم با ذکر «یا ابا عبد الله» بگیریم دیگر عالی می‌شود. از مغازه‌دار قیمت گرفتم. یادم نیست چقدر بود اما زیاد نبود و می‌توانستیم این دوتا سرعَلَم را بخریم. وقتی گفتم اینها را می‌خواهیم، آقای فروشنده گفت چندتا؟ گفتم همین دوتا. گفت باشد دخترم چندتا از این دوتا؟ گفتم یکی، از هر کدام یکی.

هاج و واج نگاهم کرد، بعد چشم دوخت به علیرضا و گفت «این‌ها سرعَلَمه». علیرضا گفت بله من دادم، یعنی تکی نمی‌فروشید؟ آقای فروشنده گفت چرا ولی آخر به چه کارتان می‌آید؟ گفتم می‌خواهم بزنم به دیوار خانه. سرعَلَم را چرخاند و پشتش را نشانم داد و گفت نمی‌شود دخترم، جای آویز ندارد که، اینها باید روی عَلَم نصب شود. گفتم من درستش می‌کنم. شانه‌ای بالا انداخت و آن دو سرعَلَم را داخل یک نایلون گذاشت و گرفت سمت من.

خوشحالی آن روز برایم به حدی عمیق و دقیق بود که هیچگاه فراموشش نکردم. برگشتیم خانه، با روبان برای سرعَلَم‌ها آویز درست کردم، میخ کوبیدیم و آویزشان کردیم. زیبا و باشکوه نشستند روی دیوار. دیگر وسع‌مان به هیچ کار دیگری نمی‌رسید. پس با همین شروع کردیم. تا سوعا و عاشورای آن سال به دوستان‌مان گفتمیم و روضه را عصر تا قبل از غروب برگزار کردیم. آن سال هیچ‌کس نیامد. دوتایی نشستیم پایین همان سرعَلَم‌ها، اول علیرضا کمی از کتاب‌های عین‌صاد خواند. بعد برای روضه سقای آب و ادب، کتاب سیدمهدی شجاعی را خواندیم و با خط به خطش گریه کردیم. آخر سر من چای ریختم و چای روضه خوردیم. حالا چند سالی است که به همین شیوه تا سوعا و عاشورا روضه داریم. هنوز هم خیلی سال‌ها تنها هستیم یا یکی دوتا از دوستان‌مان می‌آیند اما کوچک و ساده بودن روضه خانگی‌مان چیزی از حس و حال، آرامش و زیبایی‌اش کم نمی‌کند.

# زندگی

گفت‌وگو با زنانی که بانی و مجری روضه‌های اصیل و قدیمی هستند

## زن‌ها و روضه‌ها

از کودکی از ما خواسته بودند که این روزها غذا را به نام کدام امام برایمان بپزند، این عشق در ما و فرزندان ما سهیم شده است.

**خانم حسینی** هم صاحب روضه هستند، می‌گویند من و همسرم پسرخاله و دخترخاله هستیم، حدود پنجاه سال قبل والدین ما این مراسم را در خانه‌هایشان برگزار می‌کردند و بعد از فوت آنها ما این عزاداری را ادامه دادیم. فرزندانمان هم برای تدارک مراسم و برگزاری آن، کمک‌حال هستند و از سیاه‌ه زدن گرفته تا پخش نذری‌ها کنارمان مانند‌اند. من و همسرم هم با ذوق و شوق خاصی وسایل مورد نیاز را از شب‌های قبل آماده می‌کنیم و هر روز صبح زود حیاط را آب و چارو می‌زنیم تا میهمانان امام حسین به خانه‌مان بیایند، چون اعتقاد داریم که خانه ما قرار است میزبان مراسم عزاداری حسینی باشد، برای همین علاوه بر در باز، سعی می‌کنیم روی ما هم باز و گشاده باشد.

در نزدیکی ما کانون قرآنی فرهنگی هم برای بچه‌ها وجود دارد که مربیان این مرکز با ما هماهنگ می‌کنند و یکی از روزها که مراسم در حیاط در حال برگزاری است، دختر و پسرهای کانون را که کمتر از هفت‌سال هستند هم می‌آورند تا آنها از نزدیک مراسم عزاداری را ببینند، ما هم به آنها هدیه‌های کوچکی می‌دهیم که این خاطرات تازمانی که بزرگ می‌شوند، در ذهنشان باقی بماند. از قد و قواره‌های مشکی‌شان هر سال بزرگتر شدنشان را هم می‌فهمیم. از اینکه تلاش خاصی نکرديم ولی خودشان هر سال می‌آیند و هستند. ما تلاش خاصی در این پنجاه سال روضه نداشتیم. خودشان تلاش می‌کنند که این به قول بچه‌ها کفال‌عباس را ته کمد نگذارم و همواره روی طاقچه بالا کتابخانه جلوی چشم بماند.

**خانم نیکو برش** که در سابقه اجرایی‌شان، مسئولیت امور بانوان سازمان تبلیغات اسلامی یکی از شهرهای شمالی را دارند هم در جمع ما حضور داشتند، که تقریباً خیلی از روضه‌های خانگی و مراسم خانگی عزا به پشتوانه پیگیری‌های‌شان پر بارتر شده است. خانم نیکو برش می‌گفت طبق گفته امام خمینی که این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است، باید پذیرفت که برای

خیلی مشوق و حامی من در برگزاری این مراسم بودند و با افتخار از این روزها یاد می‌کنند و می‌گویند اگر حقیقت کربلا آشکار شود، شاهد سکوت ملت‌ها در برابر ظلم دولت‌ها در جهان نخواهیم بود. حالا پنجاه سال است که سینه می‌زنیم و می‌گوییم «هنوزم حسم می‌گه، علمدار برمی‌گرده.»

**حاج خانم واعظی** بانوی دیگری است که روضه خانگی‌اش امسال چهل‌ساله می‌شود، می‌گوید: حدود چهل سال قبل نذری کردم که اگر ادا شود، هر سال مراسمی را برای امام حسین برگزار می‌کنم. ما به آرزویمان رسیده بودیم و حالا خانه ما چهل سال است که میزبان می‌شود. چهل سال پیش با یک کیلو برنج، عدس پلو درست می‌کردم و بین افراد کمی که می‌شناختم که حتی سقفی برای زندگی ندارند پخش می‌کردیم ولی خدا را شکر بعد از گذشت سال‌ها، یک کیلو برنج نذری من به سیصد کیلو رسیده است. به قول استاد فاطمی‌نیا، علم عقلی، غذا و علم شرعی، دواست. قلب ما به طعام نیاز دارد. بعد از معصوم پرسیدند که این طعام چیست؟ حضرت جواب دادند: علم اوست که ببیند از چه کسی بگیرد... که هر سخنرانی، هر نواری از شما دلبری نکند. این طور نیست که هر کسی بتواند حدیث نقل کند. ما با دست و پایمان ترقی نمی‌کنیم. غذا باید یا متغذی‌سنخیت داشته باشد.

من به این مسأله اعتقاد پیدا کرده‌ام که اگر توسل و توکلست به خدا و ائمه باشد و برای آنها خدمت‌گذاری کنی، رفتار با دیگران از فرزند خودت گرفته تا عروس‌ها و دامادها و شوهر تا همسایه و غریبه‌هایی که مسیرشان به این مراسم می‌رسد، صبورانه و مهربان‌تر و آگاه‌تر می‌شود و واقعاً روضه‌های محرم به من درس مهربانی داده است. احساس می‌کنم که خدا و ائمه در هر لحظه با من هستند و حتی وقت غذا پختن، از خواب بیدار شدن و تمام حواشی هنگام خرید برای مراسم، حتی نوشتن سلام بر حسین که پسرم ابتدای لیست خرید می‌نویسد، با این بزرگواران زندگی می‌کنم. انگار خدا در این روزها یک طور دیگر اثبات می‌کند که خودش اراده کرده تا بی‌واسطه با آفریده‌هایش در ارتباط عاطفی کلامی باشد، انگار خدا خودش دوست داشته نزدیک‌تر از نبضی که روی گلو حس می‌کنیم، با ما و کنار ما باشد. هر بار

**فرخنده خانم** حدوداً هفتاد ساله است، می‌گوید: بیش از پنجاه سال می‌شود که در خانه‌ام مراسم عزاداری سیدالشهدا برگزار می‌شود و پاسدار روضه‌های خانگی‌ام هستم. در واقع بعد از داشتن دوتا بچه تصمیم گرفتم که خانمان مراسم و سفره‌ای برای محرم برپا شود. برای اولین بار تصمیم گرفته بودیم به چهار همسایه غذای نذری دهیم. حساب کتاب کرده بودیم. هزینه‌اش برایمان خیلی بود. رقتم قلک سقالی را آوردم. شکاندیم و با پول‌هایش برای نذری خرج کردیم. کم‌کم چند آقا را برای خواندن دعا و روضه می‌آوردیم، اما بعد از انقلاب با سخنران‌های خانم، مراسم را ادامه دادیم. این دهه، دهه تحول است، از خود حضرت باید بینش بخواهیم تا دهه تمام نشده است. ما از روز اول محرم، مراسم طشت‌گذاری را انجام می‌دهیم و با توجه به اتفاقاتی در روز عاشورا افتاده، برنامه‌های خاصی برای روزهای مختلف داریم، مثلاً برای شهادت حضرت قاسم(ع)، چون در سن ازدواج بودند، با همکاری چند دوست خنجه‌های ازدواج آماده می‌کنیم، حنا درست می‌کنیم. هم‌زمان اضطراب و سرخوردگی خاصی می‌گیریم از کارهای بزرگی که بر دوش و وظیفه و تکلیف ماست انجام دادنش و به سرانجام رساندنش و هنوز هیچ تغییری در آنها ایجاد نشده ولی وسع و توان ما کوچک و کم است.

فرزند نام سال هاست که آیین روضه را از بر هستند. برای زدن سیاهی‌ها و پرچم‌های عزاداری در دور خانه، نوحه زمزمه و کمک می‌کنند، اصلاً از کودکی علاقه خیلی زیادی به این کار داشتند و برای رسیدنش روزشماری می‌کردند. از خاصیت این ماه هم این است که انسان همدل‌تر است و حتی کمتر دچار تنش عصبی می‌شود. بارها برایم به یقین رسیده که اگر در روزهای عادی سال نمی‌توانستیم به خشم و عصبانیت خودمان غالب شویم، این روزها، آرام‌تریم. از طرفی چون اعتقاد داریم کسانی که برای شرکت در مراسم عزاداری به خانمان می‌آیند، میهمان ما نبوده و میهمان ائمه هستند، از طرف کسی دیگری دعوت شده‌اند، من، دخترها و عروس‌هایم نهایت احترام را با همه داریم و با روی باز از همه استقبال می‌کنیم. همسر هم با وجود اینکه چند سالی است در بستر بیماری هستند اما در این پنجاه سال



سمیه ملاتبار  
نویسنده

یا من هدائی للایمان من قبل آن أعرف شکر الامتنان. از شکرهای دعا عرقه بود. شکر که من را هدایت کردی در مسیری که ایمان داشته باشم خیلی قبل‌تر از آنکه حتی بتوانم به خاطر این لطفت از تو تشکر کنم. خیلی قبل‌تر از آن که بفهمم چرا آدم‌ها می‌آیند اینجا، چرا می‌نشینند، چرا گریه می‌کنند. همان موقع که از این هیأت‌ها و دسته‌ها فقط لذت بازی کردن با بچه‌های دیگر را می‌فهمیدم و شام خوشمزه تکیه را و دراز کشیدن روی پای مامان در گرما حسینی‌ه و یک خواب سبک.

الان ولی صبح‌ها دوست دارم زودتر بروم خانه همسایه که خانم‌ها دور هم زیارت عاشورا می‌خوانند. وقتی که هنوز چند نفری بیشتر نیامده‌اند و کنار همه دیوارها خالی است. دوست دارم دست بزنم به دیوارها که سفت هستند و روی زمین راه بروم که سفت است و مطمئن و بعد گوشه‌ای بنشینم روبه‌روی در و بینم زنان را که دم در می‌ایستند، کفششان را در پلاستیک می‌گذارند. در را باز می‌کنند و یک پایشان را با احتیاط می‌گذارند روی زمین و بعد پای بعدیشان را با اطمینان و بعد محکم راه می‌روند تا جایی را پیدا کنند و بنشینند و این لذت در همه وجودم رخنه کند که هیچ کس در این زمین فرو نمی‌رود. در این زمینی که یک قدم آن طرف‌ترش هیچ چیزی سرجای خودش نیست و غوغا و آشوب است. شکر که من اینجا هستم. در این چهار دیواری که سیاهی حسین دارد و صدای محزون خانم روضه‌خوان می‌آید و شانه‌های زنان می‌لرزد. کافی است همین جا بمانم. کافی است بیرون نروم. کافی است باورم شود که در این دنیا هیچ جای امن دیگری برای من نیست. هیچ جای امن دیگری.

خیمه‌های بلند هیأت‌های بزرگ که جمع می‌شود، چایخانه‌ها که داریست‌هایشان را باز می‌کنند، هیاهوی طبل و دهل‌ها که می‌خوابند، زن‌ها دست به کار می‌شوند، پرچم‌های کوچک سیاه را سر در خانه‌ها می‌نشانند، خانه را آب و جارو می‌کنند، استکان و نعلبکی‌ها را کنار سماور آشپزخانه ردیف می‌کنند، دور هم جمع می‌شوند، خودشان روضه می‌خوانند، خودشان جای می‌ریزند و خودشان عزاداری می‌کنند. ما زن‌ها، درست از میان تاریکی شام غریبان و فریادهای «حسین جان خدا نگهدار تو»، سردمان می‌شود. انگار ما زن‌ها به روضه‌ها و اشک‌های این دهه‌ها محتاج‌تر هستیم.

